



doi: 10.30497/ies.2024.245991.2214



Received: 2024/04/08

Accepted: 2024/09/15

A comparative study of the economic school of Islam (from the perspective of Martyr Sadr) and capitalism (from the neoclassical and Marxist perspective) in the framework of four causes; Comprehensive in analysis, efficient in realization

Mohammad Rahimi[□]
Seyed Aqil Hoseiny^{□□}
Hosin Hasanzadeh Sarvestani^{□□□}

Abstract

Presenting a complete picture of Islamic economics as a school in analysis and realization is one of the long-standing concerns of Muslim economists. In this presenting, we are bound to adapt to the prevailing economic system, so the first question in this matter is where is the main bottleneck in the comparative study between the two schools of Islamic economics and capitalist economics? In this research, by examining the governance system of these two schools, the basic dichotomy of "individual and social benefit" is relied upon and by focusing on this dichotomy, it is possible to analyze the comprehensiveness of these two schools. These original dualities should be expanded and detailed in an analytical framework to determine the analytical coordinates of those two schools. In particular, the framework of "four causes" is used and a comprehensive approach to individual and social benefit is observed from the perspective of each of the schools of Islamic economics and capitalism. In addition to the fact that the comprehensiveness of each school is examined in the analysis, the quality of their realization is also evaluated. In this way, to what extent each of the schools has been successful in responding to the real needs of the community, and from this point of view, the efficiency of each is evaluated. As a result of this research, it is proved that only Islam is able to present a school that is "comprehensive" in its analysis and has the necessary "efficiency" for the real leadership of society.

Keywords: Capitalist Economy, Economic School of Islam, Individual Benefits, Social Benefits, Four Causes.

JEL Classification: B10, B24, B50, Z12, A12

□ M.A. in Islamic Studies and Management, Imam Sadiq University, Tehran, I.R.Iran (Corresponding author).

moh.rahimi@isu.ac.ir

0009-0005-3901-7883

□□ Assistant Professor, Department of Economics, Faculty of Literature and Humanities, Yasouj University, Kohgiluyeh and Boyer-Ahmad, I.R.Iran.

aqil.hoseiny@yu.ac.ir

0000-0001-8666-3208

□□□ Assistant Professor, Department of Finance, Faculty of Islamic Studies and Management, and Guiding Professor of Resistance Banking, Growth Center, Imam Sadiq University, Tehran, I.R.Iran.

h.hasanzadeh@isu.ac.ir

0000-0003-3241-7436

دوفصلنامه علمی «مطالعات اقتصاد اسلامی»، مقاله پژوهشی، سال پانزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۰)، بهار و تابستان ۱۴۰۲، صص ۵۹۷-۶۳۰

مقاله برای اصلاح به مدت ۱۲ روز نزد نویسندگان بوده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۵

بررسی تطبیقی مکتب اقتصادی اسلام (از منظر شهید صدر) و مکتب اقتصاد سرمایه‌داری (از منظر نئوکلاسیکی و مارکسی) در چهارچوب علل اربعه؛ جامعیت در تحلیل، کارآمد در تحقق^۱

محمد رحیمی *

سیدعقیل حسینی **

حسین حسن‌زاده سروستانی ***

چکیده

ارائه تصویری کامل از اقتصاد اسلامی به‌عنوان یک مکتب در تحلیل و تحقق یکی از دغدغه‌های دیرین اقتصاددانان مسلمان است. در ارائه این تصویر، ناگزیر از تطبیق با نظام اقتصادی حاکم هستیم، پس سؤال اول در این امر عبارت است از اینکه گلوگاه اصلی در بررسی تطبیقی میان دو مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری کجاست؟ در این پژوهش با بررسی نظام حکمرانی این دو مکتب، بر دوگان پایه‌ای «منفعت فردی و اجتماعی» تکیه شده و با تمرکز بر این دوگانه، بتوان جامعیت این دو مکتب را تحلیل نمود. این دوگان اصیل باید در یک چهارچوب تحلیلی، بسط و تفصیل داده شود تا مختصات تحلیلی آن دو مکتب تعیین شود. به‌طور مشخص، از چهارچوب «علل اربعه» بهره گرفته شده و جامع‌نگری به منفعت فردی و اجتماعی از منظر هریک از مکاتب اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری رصد می‌شود. علاوه بر اینکه جامعیت هرکدام از مکاتب در تحلیل بررسی می‌شود، کیفیت تحقق آن‌ها نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بدین‌صورت که هرکدام از مکاتب در پاسخ به نیازهای واقعی اجتماع تا چه حدی توفیق داشته‌اند و از این رهگذر، کارآمدی هریک ارزیابی می‌شود. در نتیجه این تحقیق، اثبات می‌شود که تنها دین اسلام، قادر به ارائه مکتبی است که در تحلیل خود، «جامع‌نگر» بوده و در تحقق نیز «کارآمدی» لازم را برای راهبری واقعی اجتماع داراست.

واژگان کلیدی: اقتصاد سرمایه‌داری، مکتب اقتصادی اسلام، شهید صدر، منافع فردی، منافع اجتماعی، علل اربعه.

طبقه‌بندی JEL: B10, B24, B50, Z12, A12

۱. این مقاله به عنوان مقاله مستخرج از رساله دکتری محمد رحیمی ارائه شده است.

* پژوهشگر و دانشجوی مقطع دکتری، مالی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، تهران، جمهوری اسلامی ایران (نویسنده مسئول).

moh.rahimi@isu.ac.ir

id 0009-0005-3901-7883

** استادیار گروه اقتصاد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه اقتصاد دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج،

کهگیلویه و بویراحمد، جمهوری اسلامی ایران.

aqil.hoseiny@yu.ac.ir

id 0000-0001-8666-3208

*** استادیار گروه مالی، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، گروه مدیریت مالی، دانشگاه امام صادق

علیه‌السلام، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

h.hasanzadeh@isu.ac.ir

id 0000-0003-3241-7436

مقدمه

مکتبی که داعیه اداره امور زندگی انسان را دارد، باید همه خواسته‌های اصیل و نیازهای ذاتی گوناگون او را تمهید نماید. درحقیقت، هماهنگی دقیق و حکیمانه میان نیازهای ریشه‌دار انسان بر عهده یک مکتب الهی خواهد بود. علی‌رغم اینکه ارائه چنین مکتبی تنها از مجرای وحی قابل تشریع است، همواره زمینه انحراف از این مجرا وجود داشته و خود بشر، مدعی ارائه مکتبی غیرالهی بوده است و با ناکارآمدی آن، چندی بُعد، مکتب دیگری جایگزین شده است. دراین میان، تحلیل مکاتب مختلف، اعم از مکاتب الهی و غیرالهی، تفاوت‌های بسیاری با همدیگر دارند و بنا بر شاخص «جامعیت» در تحلیل و «کارآمدی» در تحقق، موفق به ساماندهی صحیح به امور اجتماعی خواهند شد.

در این پژوهش، شاخص «جامعیت» برای سنجش یک مکتب در عرصه حکمرانی نظام اجتماعی به کار گرفته می‌شود. بدین معنا که این مکتب تا چه حدی توانسته است، موضع متعادلی را در منافع فردی و اجتماعی اتخاذ نموده و به وجه جمع سالمی دست یابد. این وجه جمع سالم در گرو داشتن نگرش جامع‌الابعاد به نیازهای انسان است؛ بنابراین بیان، مهم‌ترین مشکل مکاتب بشری، نداشتن آن نگاه جامع بوده و از همین باب است که دائماً در تفکیک نیازهای اصلی از فرعی و اولویت‌بندی میان آن‌ها به جمع‌بندی نرسیده و هر بار با انحصار در دسته‌ای از نیازها، سایر نیازها را فروگذار نموده است. ازجمله این بزنگاه‌های اصلی، دوگانه فرد و اجتماع است. حکمرانی منفعت فرد در قبال منفعت اجتماع، وظیفه مکتبی موسوم به «مکتب اقتصاد» است که منبعث از یک مکتب اجتماعی کلان‌تر خواهد بود. جامعیت در حکمرانی اقتصادی به‌طور مشخص به «نسبت‌یابی میان منفعت فردی و منفعت اجتماعی» خواهد بود. برای سنجش این شاخص در پژوهش حاضر بر دو مکتب اسلام و سرمایه‌داری تمرکز شده است؛ زیرا مکتب سرمایه‌داری نقطه مقابل اسلام قرار گرفته و به‌عنوان مکتبی است که با پشت کردن به معارف الهی، مدعی به ارمغان آوردن یتوپیایی برای بشر بوده و به‌عنوان یک مکتب متعارف در تمام عرصه‌های حیات بشری تسری یافته است. در این پژوهش تبیین می‌کنیم که در تقابل با مکتب سرمایه‌داری، تنها مکتب اسلام است که جامعیت بین منفعت فردی و اجتماعی را دارد.

غیر از تحلیل نظری مکاتب اقتصادی با شاخص جامعیت، ارزیابی تحقق اجتماعی یک مکتب، بحث متفاوتی است. بدین منظور باید بر راهبرد آن مکتب تمرکز شود. یعنی میان واقعیت مکتب و وجهه نظری آن تطابق برقرار است یا اینکه با بروز شکاف میان این دو وجه، تحقق مکتب نسبت به نظریه آن، مسیر دیگری را طی می‌کند. در نتیجه، اینکه یک مکتب بتواند در قبال مسئله محوری خود، پاسخگو باشد، شرط لازم برای موفقیت و تجربه عینی خواهد بود؛ البته به فرض اینکه یک مکتب نسبت به مسئله محوری خود پایبند باقی مانده و واقعاً در مقام پاسخ به آن مسئله نظریه‌پردازی کرده باشد، یک شرط اولیه است و در مسیر کارآمدی قرار خواهد گرفت تا اینکه با تحقق عینی و تجربه میدانی، کارآمدی کامل آن احراز شود؛ اما می‌توان با ارزیابی همین شرط اولیه، مکتبی که این شرط لازم را نداشته باشد، ناکارآمدی آن را اثبات کرد. به‌طور خلاصه، در صورتی که یک مکتب توانسته باشد به مسئله محوری خود پاسخ دهد، آن مکتب، شرط لازم برای کارآمدی را خواهد داشت. براین اساس، کارآمدی در هر کدام از مکاتب اقتصادی متفاوت است و پیرو اینکه چه مسئله‌ای را به‌عنوان مسئله محوری خود برگزیده‌اند، توفیق آن‌ها در تحقق متفاوت است، یعنی راهبردی که هر مکتب در رسیدن از مسئله به پاسخ تجویز می‌کند، دلالت بر کارآمدی آن خواهد بود.

پژوهش حاضر در یک گام به تحلیل تطبیقی دو مکتب اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری می‌پردازد. به‌منظور تحلیل تطبیقی مکاتب، روش‌شناسی خاصی نیاز است که نقاط تمایز بخش و مرزهای روشنی را بین آن‌ها لحاظ نماید. به‌عبارت دیگر، برای بررسی تطبیقی مکاتب، تحلیلی روشمند نیاز است که مجموع آن نقاط و مختصات را به‌نحو منظم و پیوسته در کنار هم ترسیم نموده و چهره تمام‌نمایی از هریک ارائه کند. در این راستا در پژوهش حاضر از چهارچوب تحلیلی «علل اربعه» استفاده شده و با نظر به دوگان منفعت فردی / منفعت اجتماعی، بستر لازم برای تحلیل تطبیقی و روشمند دو مکتب اقتصادی اسلام و سرمایه‌داری فراهم می‌آید.

در این مقدمه پس از اشاره مختصر به مسئله مورد بحث و همچنین روش‌شناسی تحلیل تطبیقی، اجمالی از سیر مباحث تبیین می‌شود. بدین ترتیب که ابتدا پیشینه پژوهش ارائه می‌شود؛ سپس روش‌شناسی و چهارچوب تحلیلی مورد استفاده در این

تحقیق تشریح می‌شود. در ادامه، با استفاده از چهارچوب تحلیلی علل اربعه، هریک از مکاتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری به تفکیک تحلیل می‌شود. درنهایت، تحقق هریک از مکاتب مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. پیشینه پژوهش

در پژوهش‌های حاضر در مقام تحلیل کردن کلیت اقتصاد اسلامی بعضاً به نگرش مکتبی التفات می‌شود. نگرش مکتبی در اقتصاد را مدیون شهید صدر هستیم. در این پژوهش‌ها عموماً به‌نحو متفکرمحور، اندیشه یک متفکر در خوانش اقتصاد اسلامی مبنا قرار می‌گیرد و اغلب برای تبیین ابعاد مکتب اقتصاد اسلامی از اندیشه شهید صدر استفاده گردیده است. نوآوری و نبوغ شهید صدر در طرح مباحث به‌قدری بوده است که عموم محققان در نسبت با اندیشه شهید صدر به فهم و تبیین آن موارد نوین پرداخته‌اند و کمتر به بسط و تسری جوهره آن اندیشه در حوزه‌های مختلف وارد شده‌اند. بدین ترتیب، عموم تحقیقات مکتب اقتصادی نیز در فضای اندیشه‌ای شهید صدر نگاشته شده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

سیدکاظم حائری (۱۳۸۰) در پژوهش خود با عنوان «اقتصاد اسلامی و روش کشف آن از دیدگاه شهید صدر» به ماهیت و ساختار اقتصاد اسلامی و روش کشف آن پرداخته است. به عقیده نگارنده، نخستین مطلبی که شهید صدر در اقتصاد اسلامی به دنبال آن است پاسخ به این پرسش است که مقصود از اقتصاد اسلامی چیست و ماهیت و ساختار آن چگونه است؟ در این راستا مفاهیم متعددی که شهید صدر در این حوزه وضع کرده‌اند، تبیین و تشریح شده‌اند؛ مفاهیمی نظیر مذهب اقتصادی، علم اقتصاد، مبانی اقتصادی اسلام، نظام اقتصادی اسلام.

محمدرضا یوسفی (۱۳۷۹)، در پژوهشی با عنوان «بررسی روش آیت‌الله شهید صدر در کشف مکتب اقتصادی اسلام» به تبیین روش شهید صدر پرداخته است. این نگاشت شامل دو بخش کلی است: بخش نخست که به تبیین روش کشف مکتب وارد شده و در بخش دوم به بررسی و تحلیل روش کشف به‌لحاظ اعتبار شرعی وارد شده است. نهایتاً چنین جمع‌بندی می‌کند که اگر در فقه فقط با دیدگاهی فردگرایانه به دنبال حجت

شرعی باشیم، دستیابی به مکتب اقتصادی ممکن نیست و بناگذاری مکتب اقتصادی اسلام، تغییر نگاه و تحولاتی را در فقه نیاز دارد.

سیدحسین میرمعزی (۱۳۸۵)، در پژوهشی با عنوان «نقد و بررسی دیدگاه شهید صدر درباره هویت اقتصاد اسلامی»، ابتدا به تبیین تفصیلی نظریه شهید صدر پرداخته و برای تعیین هویت اقتصاد اسلامی از نگاه شهید صدر مفاهیمی مانند مذهب اقتصادی، نظام اجتماعی، نظام اقتصادی اسلامی و علم اقتصاد اسلامی را از دیدگاه ایشان تعریف و ارتباط بین آن‌ها را بیان می‌کند و نظریه شهید صدر را آغاز مبارکی برای تفکر و تحقیق و همچنین نقطه عطفی در تاریخ اندیشه‌های اقتصاد اسلامی می‌داند؛ اما انتقاداتی نیز بر مفاهیم مذکور ایشان وارد می‌دانند که اصلاح آن‌ها به غنای ادبیات علمی در این زمینه منجر می‌شود.

با لحاظ نگرش مکتبی در تبیین اقتصاد اسلامی ولی داشتن یک نگاه تطبیقی و بررسی مقایسه‌ای با اقتصاد سرمایه‌داری نیز محل توجه و مفید فایده است. در این زمینه می‌توان به پژوهش میثم کوچک‌زاده (۱۳۹۵)، با عنوان «بررسی تطبیقی مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری (کلاسیک)» اشاره کرد. نگارنده به‌طور مشخص به مقایسه بین این دو مکتب وارد شده و محورهایی چون جهان‌بینی و فروض، تعریف سعادت، دامنه آزادی، مالکیت، نهادهای تأثیرگذار بر اقتصاد بحث شده که به‌عنوان عوامل تمایزبخش بین دو مکتب مذکور لحاظ می‌شوند. درنهایت، چنین نتیجه‌ای اتخاذ می‌شود که با بروز نقاط ضعف و خلأهای مکاتب اقتصادی ساخته انسان، انسان امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی فکری دارد که مفهوم واقعی سعادت و صراط مستقیم هدایت را به او نشان دهد. مکتب اقتصاد اسلامی اگرچه هنوز به‌صورت بسته کامل و جامع و قابل‌عرضه برای پیاده‌سازی در کشورها تدوین نشده است؛ اما مبانی فکری و ترتیبات نهادی حاکم بر آن به دلیل انطباق بر فرهنگ و فطرت انسان می‌تواند جانشین خوبی برای اقتصاد حاکم بر کشورهای جهان باشد.

در بررسی تطبیقی دو مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری نیز عمده‌تاً در اجزاء مختلف اقتصاد به این بررسی پرداخته می‌شود؛ به‌طورنمونه، تفاوت اهداف دو مکتب اقتصادی مذکور را مقایسه می‌کنند. در همین راستا سیدنظام‌الدین مکیان و شهناز

ناصری (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی اهداف اقتصادی مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری»، به این سؤال اصلی پرداخته‌اند که آیا اهداف نظام‌های اقتصادی با یکدیگر وجه اشتراک دارند یا متفاوت از هم می‌باشند؟ درنهایت، چنین نتیجه‌ای اتخاذ شده است که تفاوت مکتب اقتصاد اسلامی و نظام سرمایه‌داری در قالب اهداف غایی، عالی، میانی و جاری با توجه به نحوه رسیدن به آنها و همچنین جهان‌بینی حاکم بر هر کدام متفاوت است.

مضاف بر اینکه یک نگرش مکتبی مدنظر قرار گیرد و همچنین به بررسی تطبیقی پرداخته شود، از وجه دیگر نیز داشتن یک چهارچوب تحلیلی کارآمد در ارائه و ترسیم ابعاد مختلف مکتب اقتصادی بسیار ضروری است. به‌طور مشخص، چهارچوب علل اربعه، ظرفیت چنین تحلیلی را خواهد داشت که در ادامه به معرفی و ظرفیت‌سنجی آن پرداخته می‌شود. از چهارچوب مذکور هم در تحلیل مکتب اقتصاد سرمایه‌داری می‌توان استفاده نمود و هم اینکه به جهت ترسیم کلیت مکتب اقتصاد اسلامی نیز می‌توان از همین چهارچوب بهره گرفت.

مهم‌ترین پژوهشی که سعی داشته است با استفاده از چهارچوب علل اربعه ارسطویی به تحلیل نظام سرمایه‌داری بپردازد مقاله اسکات لاش (۲۰۰۷) با عنوان «سرمایه‌داری و متافیزیک» است. وی نشان داده است که کل سرمایه‌داری و ازجمله زیرساخت‌های اقتصادی آن در حال تبدیل شدن به یک ماهیت متافیزیکی است. اگرچه در عصر صنعتی شدن کشورهای جهان، اصل امر فیزیکی به‌مثابه محرک حوزه متافیزیکی بود ولی اکنون امر متافیزیکی، مبنا و جوهره عصر صنعتی را تغییر داده است. وی تمایز میان امر فیزیکی و متافیزیکی را در قالب چهار تقابل اساسی بررسی نموده است: امر فیزیکی با چهار مؤلفه امتداد^۲، هم‌ارزی^۳، تعادل^۴ و فنومن^۵ تعریف می‌شود و درمقابل، امر متافیزیکی با چهار مؤلفه متناظر دیگری تحت عنوان تمرکز^۶، ناهم‌ازی^۷، عدم تعادل^۸

-
2. extension
 3. equivalence
 4. equilibrium
 5. phenomenon
 6. intensity
 7. equivalence
 8. disequilibrium

و نومن^۹ تعریف می‌شود. وی در ادامه به منظور بررسی سرمایه‌داری در تطبیق با دو فضای فیزیکی و متافیزیکی، به علیت آن‌ها پرداخته و علل اربعه ارسطویی یعنی علت فاعلی^{۱۰}، علت مادی^{۱۱}، علت صوری^{۱۲} و علت غایی^{۱۳} را مبنا قرار داده است.

وجه نوآوری پژوهش حاضر در این امر است که بتواند همزمان با نگرشی مکتبی و در چهارچوب تحلیلی علل اربعه و در تطبیق میان دو مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری بر ریشه اصلی تمایز میان دو مکتب مذکور تکیه شود و تصویر تمام‌نمایی از هریک ارائه نموده و به‌علاوه، تحقق عینی هریک نیز مورد ارزیابی قرار دهد.

۲. چهارچوب تحلیلی علل اربعه

عموماً مکاتب به یک مفهوم محوری شناخته می‌شوند و هنگام معرفی نیز بر همان مفهوم تأکید می‌شود؛ اما باید دقت داشت که از یک‌سو، تحلیل یک مکتب صرفاً در قالب یک مفهوم محوری کفایت نمی‌کند؛ زیرا مفاهیم و مؤلفه‌های مکاتب، دایره وسیعی را به خود اختصاص داده و فروکاست آن به یک مفهوم، تحلیل دقیق و جامعی را حاصل نمی‌کند؛ از همین جهت، نیاز است که تسری و صیورت محور یک مکتب در ابعاد و اضلاع مختلف آن توضیح داده شود. در برشمردن ابعاد و اضلاع مختلف یک مکتب نیز گاهی، این ابعاد و اضلاع، هم‌عرض همدیگر فرض می‌شوند و اصطلاحاً میان اصل و فرع در یک مکتب تفکیکی قائل نمی‌شوند. استفاده از چهارچوب علل اربعه، روشی برای سنجش روابط میان اصول مکتب خواهد بود. ازسوی دیگر، ارائه تعریف ماهوی از مکاتب، میسر نیست؛ چراکه مکاتب متشکل از مجموعه قواعد و اصولی هستند که ارتباطات منسجمی میان آن‌ها برقرار است ولی وحدت میان آن، یک وحدت حقیقی نیست، بلکه از طریق روابط اعتباری در یک مجموعه قرار گرفته‌اند؛ فلذا نمی‌توان برای مکاتب، ماهیت قائل شد و به تبع، نمی‌توان از آن‌ها، تعریف ماهوی ارائه نمود. ولی تعریف مفهومی از مکاتب ممکن است؛ بدین صورت که به‌منظور تبیین و تحریر بهتر یک مکتب به بیان علل اربعه آن پرداخته می‌شود؛ اما به همان دلیل

9. noumenon

10. efficient cause

11. material cause

12. formal cause

13. final (teleological) cause

اعتباری بودن مکتب، باید مدنظر داشت که تحلیل در چهارچوب علل اربعه، به نحو تقریب است نه تحقیق (جوادی آملی، ۱۳۹۰، صص. ۲۷ و ۳۰). در نتیجه، مفاهیم گسترده ذیل یک مکتب و همچنین روابط اعتباری میان آن مفاهیم، ابعاد متعددی را برای مکتب ایجاد می‌کند. از همین جهت، به منظور تحلیل ذوابعاد یک مکتب باید چهارچوبی منطقی را به کار بست. در میان چهارچوب‌های منطقی، منطق علل اربعه برای امور اعتباری مرتبط با حیات انسان، مانند مکتب اجتماعی، توضیح‌دهندگی مناسبی دارد. در نتیجه، برای تحلیل ذوابعاد مکتب اقتصادی مورد بحث در این تحقیق از چهارچوب منطقی علل اربعه بهره جسته می‌شود.

در ادامه، تعریفی اجمالی از علل اربعه ارائه می‌شود.

نظریه علل اربعه به ارسطو بازمی‌گردد. وی با این تبیین علی چنین معتقد است که روابط به نحو تامی احصاء شده و هویت کاملی از آن امر بازشناسی می‌شود و هیچ جزئی از آن خارج از این چهارچوب نخواهد بود. به بیان دیگر، آن چنان که ارسطو قائل است، پاسخ در قبال علل چهارگانه، احصاء تامی است (موسویان، ۱۴۰۲، ص ۲۰۷).

هریک از علل اربعه در نظر فلاسفه اسلامی چنین تعریف می‌شود که علت فاعلی، عبارت است از عامل وجوددهنده به یک شیء. علت فاعلی در این تعریف گرچه فقط یکی از علت‌های اربعه است؛ اما معیار انواع علیّت به شمار می‌آید. فاعل تصرفاتی که انسان در ماده خارجی اعمال می‌کند، خود انسان است که علت وجوددهنده فعل است؛ یعنی علت فاعلی در تصرف انسان در ماده خارجی، خود انسان است. اگر مطلق معنای علت را در نظر بگیریم، عمدتاً علت فاعلی به ذهن متبادر می‌شود؛ پُر واضح است که این تبادر، معنای علیّت را مضیق کرده ولی با توسعه در معنای علیّت می‌توان انواع دیگری از روابط علی را برای آن تعریف نمود. «غایت» یا «علت غایی»، همان چیزی است که انسان فعل را به خاطر رسیدن به او انجام می‌دهد و البته غایت از آن جهت، علت شمرده می‌شود که مکمل و متمم علت فاعلی است؛ زیرا تصور غایت است که اراده انسان را برمی‌انگیزد و انسان را که در حد فاعل بالقوه است، به حد فاعل بالفعل می‌رساند. «صورت»، همان فعلیت و حالتی است که انسان به ماده خارجی می‌دهد؛ به عبارت دیگر، صورت، معلول واقعی علت فاعلی است. «ماده»، عبارت است از آن

چیزی که صورت را قبول می‌کند و فعلیت را می‌پذیرد. دلیل اینکه به ماده و صورت، علت گفته می‌شود، این است که حقیقت هر شیء مادی در خارج، مرکب است از مجموع ماده و صورت و این مجموع، در تحقق خود محتاج به این دو می‌باشد و معمولاً در مفهوم علت توسعه داده می‌شود و به مطلق دو چیزی که یکی از آن‌ها در واقعیت خود، محتاج به دیگری است، علت و معلول گفته می‌شود و از این رو هریک از ماده و صورت، علت مجموع مرکب به‌شمار می‌روند و به آن‌ها علت مادی و علت صوری اطلاق می‌شود (شریعتی سبزواری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص. ۲۷۱).

از منظر فلسفه غرب، علت از نگاه یونانی (casus, causa) به معنای آن چیزی است که سبب می‌شود تا چیزی به نحو خاصی از آب در آید. علت معمولاً همچون امری سبب‌شونده تلقی می‌شود. در اینجا، سبب شدن یعنی رسیدن به هدف و کسب نتیجه. آنچه متأثر از سنت فکری یونانی «علت» نامیده شد، یعنی چیزی که چیز دیگری به آن مدیون است. علل اربعه، انحاء مدیون بودن به چیزی یا مسئول چیزی بودن یا تعلق داشتن به یکدیگر هستند؛ به عنوان مثال در ساختن یک جام نقره، نقره به عنوان ماده سازنده، یکی از مسئولان جام به‌شمار می‌آید. یعنی آنکه این جام به نقره به عنوان عنصر سازنده آن مدیون است؛ اما این ظرف فقط به نقره مدیون نیست. به عنوان جام، آن چیزی که به نقره مدیون است به صورت یا شکل جام ظهور می‌کند و نه به شکل دستبند. در نتیجه این ظرف به صورت یا هیئت یا شکل (Eidos) جام نیز مدیون است؛ بنابراین شکل جام نیز جزء مسئولان این ظرف به‌شمار می‌آید. مورد سوم مدیون بودن که از همه مهم‌تر است همان غایتی است که از قبل، جام مزبور را به قلمرو خاصی مربوط و محدود می‌کند و از این طریق، حدود و ثغور آن را تعیین می‌کند. از درون این حدود است که فرضاً جام نقره همان چیزی می‌شود که بعد از تولید خواهد بود. «غایت» یا «هدف» یا به یونانی تلوس^{۱۴}، آن چیزی است که حدود و ثغور را معین می‌سازد و جام را تکمیل می‌کند. غایت و تلوس مسئول آن چیزهایی است که به عنوان ماده و به عنوان صورت، با هم مسئول جام هستند. بالاخره، چهارمین مسئول این ظرف، همان نقره‌ساز است؛ البته اطلاق علت فاعلی به نقره‌ساز به دلیل این نیست که او با کار

کردن، ظرف را به عنوان نتیجه کار سبب می شود بلکه به این دلیل است که نقره ساز با تأمل کردن، این سه نحوه فوق مسئول بودن و مدیون بودن را گرد هم می آورد. «تأمل کردن» به زبان یونانی لوگوس^{۱۵} خوانده می شود که ریشه آن «به ظهور آوردن» است. این ظرف هم از حیث «نفس» ظهور خود و هم از حیث «چگونگی» آن مدیون تأمل نقره ساز هستند، ظهوری که به تولید ظرف نقره معطوف است (هایدگر، ۱۳۷۳).

در چهارچوب علل اربعه به تبیین مکتب اقتصاد سرمایه داری و سپس به مکتب اقتصاد اسلامی می پردازیم. تحلیل مکتب اقتصادی از هر دو منظر اسلامی و سرمایه داری به جهتی پردازش می شود که در نهایت، مفهوم و مسئله محوری هریک شناسایی شود و با نسبت یابی آن مسئله با نیاز واقعی اجتماع، تحقق این دو مکتب مورد ارزیابی قرار می گیرد.

۳. مبانی نظری: تشکیل مکتب اجتماعی

در تبیین مبانی نظری در این پژوهش اولاً به بنیادهای شکل گیری یک نظام اجتماعی اشاره شده و سپس این تحلیل به سمت ضرورت و نیاز به مکتب اجتماعی سوق داده می شود. بحث از ضرورت تشکیل مکتب اجتماعی در مبانی نظری این پژوهش از آن جهت است که نسبت میان مکتب اجتماعی به مکتب اقتصادی، عام و خاص مطلق است.

انسان به طور فطری بر اساس حب ذات رفتار نموده و هر نیاز او در سایه حب ذات معنا می یابد. در راستای فعلیت این غریزه فطری، خداوند متعال برای همه انسانها خلافت عامی^{۱۶} قائل شده است تا به تدبیر امور خود بپردازند (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۴۹). درواقع، غریزه ای ریشه دارتر و گسترده تر از حب ذات در انسان وجود ندارد و همه غرایز از جمله غریزه کسب معیشت، شاخه ها و شعبه های این غریزه اند. چون حب انسان به خود - یعنی اینکه انسان لذت و سعادت را برای خودش بخواهد و از درد و بدبختی برای خودش نفرت داشته باشد - عاملی است که انسان را به کسب معیشت و تهیه نیازهای غذایی و مادی برای خود وادار می کند (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۳۲۴).

15. logos

۱۶. برهمن اساس است که به لحاظ فقهی و حقوقی، جامعه و مردم اولاً مالکیت عمومی نسبت به تمام اموال و منابع زمینی و زیرزمینی دارند.

براین اساس، هرچیزی که در مسیر تأمین نیازهای او باشد و از جمله انسان‌های دیگر را به «استخدام» خود درمی‌آورد؛ چراکه به‌تنهایی قادر به پاسخگویی به نیازهای خود نیست مگر از طریق تعاون با دیگر افراد؛ بدین ترتیب، انسان برای رفع نیازهای خود، به برقراری روابط اجتماعی سوق یافته و به اقتضاء وسعت نیازهای خود، روابط اجتماعی خود را توسعه می‌بخشد؛ بنابراین، حیات اجتماعی مولود نیازهای انسانی است و نظام اجتماعی به شکلی درمی‌آید که نیازهای انسانی در حیات اجتماعی نظم و قاعده پیدا می‌کنند (صدر، ۱۴۱۷ق، ص. ۳۲۳). درواقع، آنچه ثابت و پایدار است، نیازمندی انسان‌ها به همدیگر است و لزوماً آن‌ها برای رفع نیازهای خود، نسبت‌هایی را بین همدیگر برقرار می‌سازند. بنا بر کیفیت و نحوه برآوردن نیازهای اجتماعی، «مکتب اجتماعی» شکل می‌گیرد. در این موضع، مکاتب مختلفی شکل می‌گیرد و درست در همین نقطه است که جدی‌ترین اختلافات میان مکاتب پیش آمده و مکاتب از همدیگر مختلف می‌شوند. اگر همان روند غریزی استخدام‌گری انسان در مقیاس فردیت متوقف شده و حب ذات او بر بدن مادی متمرکز شود، مکتب سرمایه‌داری متولد می‌شود و اگر این غریزه درونی وسعت یابد و از مرزهای بدن عبور کرده و بنا بر ظرفیت حیات اجتماعی، دیگران را دربرگیرد، مکتب اسلامی برای اجتماع محقق می‌شود. درواقع، بنا بر موضع‌گیری و امتداد حب ذات در دو نگرش متفاوت باعث تفکیک راهبردی میان دو مکتب اسلامی و مکتب سرمایه‌داری می‌شود که در ادامه توضیح داده می‌شود.

در راهبرد اول، وقتی در یک مکتب، صرفاً بر معیار فطری مذکور - یعنی حب ذات - تمرکز شود، طبعاً انسان منافع شخصی‌اش را بر منافع جامعه و عوامل انسجام آن، مقدم می‌دارد (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۳۳۵). براین اساس، انسان تماماً در عالم ماده خلاصه می‌شود و دستاوردهای خود را در لذت‌های مادی جستجو کرده و راه رسیدن به این هدف نیز منحصر در شریان حیات مادی یعنی ثروت می‌شود که راه رسیدن به تمامی اهداف و شهوات را در مقابل انسان باز می‌کند. این همان تسلسل طبیعی در برداشت‌های مادی است^{۱۷} که به طرز «تفکر محض سرمایه‌داری» منجر می‌شود^{۱۸}

۱۷. آنگاه که غریزه خود دوستی دارای چنین جایگاهی در دنیای انسان باشد و «خود» در نظر انسان عبارت باشد از نیروهای مادی محدود و لذت نیز به‌معنای کامیابی‌ها و شادمانی‌هایی باشد که ماده برایش فراهم می‌کند،

(صدر، ۱۳۹۴، صص. ۳۲۵-۳۲۶).

در راهبرد دیگر، مکتبی که بر نیروی غیر از نیروی خود فرد و انگیزه‌های درونی تکیه می‌کند، قادر خواهد بود که سامانه‌ای را برای تدبیر اجتماع ارائه نماید. در طراحی این سامانه، مشکل اصلی، فهم چیستی و ضرورت منافع اجتماعی نیست بلکه مشکل اصلی آن است که انسان چگونه به‌سوی تحقق آن منافع و سازماندهی جامعه به‌صورتی که منافع مزبور را تضمین کند، سوق داده شود (صدر، ۱۳۹۲، ج ۲، صص. ۳۵۷-۳۵۸)؛ چراکه انگیزه‌های درونی که کشش انسان را به‌سوی منافع طبیعی وی تضمین می‌کند، در مورد منافع اجتماعی، همان موضع را ندارد و به همین جهت، در چگونگی تحقق و تضمین منافع در دو موضع فرد و اجتماع، ناسازگاری پیش می‌آید^{۱۹} (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۳۶۷). در این راهبرد، سعی بر ارتقاء نگاه از برداشت‌های مادی و طبیعی بوده و این تفکر دینی به‌عنوان مبنای شکل‌گیری مکتب اقتصادی اسلامی قرار خواهد گرفت.

آنچنان‌که گزارش مختصری از دو راهبرد اسلامی و سرمایه‌داری گذشت، تمایز حکمرانی نظام اجتماعی در دو مکتب اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری به نسبت‌یابی میان منفعت فردی و اجتماعی بستگی داشته و دو مکتب مذکور به‌لحاظ مبنای نظری در تحلیل این دوگانه، تفاوتی راهبردی پیدا می‌کنند. تحلیل این دو مکتب به محوریت منفعت فردی و اجتماعی در چهارچوب تحلیلی علل اربعه بحث می‌شود و سپس تفاوت راهبردی در تحقق این دو مکتب با شناخت مسئله محوری هریک تبیین

طبیعی است که انسان احساس نماید که فرصت برای دستیابی‌هایش محدود و دورانش کوتاه است و هدف راه او در این دوران این است که به مقداری از لذت مادی دست یابد؛ و راه آن نیز طبیعتاً فقط در بن‌مایه زندگی مادی منحصر می‌شود که عبارت است از دارایی؛ همان‌که برای انسان راه تحقق همه خواسته‌ها و شهوت‌هایش را می‌گشاید. این است زنجیره طبیعی میان مفاهیم مادی که به عقلانیت سرمایه‌داری کامل می‌انجامد (صدر، ۱۳۹۳، ب، صص. ۴۹ و ۵۰).

۱۸. تحلیل جاری، تحلیل نظام سرمایه‌داری را در بر گرفت و این نشانه غلبه و تفوق بر تحلیل این نظام است و از سویی نیز نشانه جامعیت تحلیل مکتب اقتصاد اسلامی است.

۱۹. برای مثال، تأمین زندگی کارگران در حال بیکاری، با منافع ثروتمندانی که هزینه‌های این تأمین، بر عهده آنان خواهد بود، در تضاد است. همچنین ملی کردن زمین، با منافع کسانی که می‌توانند زمین را در انحصار خود درآورند، تناقض دارد و به این ترتیب، هر یک از منافع اجتماعی، با انگیزه‌های درونی افرادی تعارض می‌یابد که منافعشان با آن منفعت اجتماعی همگانی اختلاف دارد.

می‌شود. آنچنان‌که مشخص است، در تحلیل مکتب اقتصادی چه در بُعد اسلامی و چه در بُعد سرمایه‌داری، سطح تحلیل را در سطح روابط توزیع و تولید تعریف نمی‌کنیم بلکه به سراغ گرانیگاه اصلی در تمایز میان دو مکتب مذکور می‌رویم. همان‌گونه‌که در تعریف مکتب اقتصادی در مقدمه بحث شد، در حقیقت، گرانیگاه اصلی در تمایز میان مکتب اقتصاد اسلامی و مکتب اقتصاد سرمایه‌داری را در «نسبت‌یابی میان منفعت فردی و اجتماعی» می‌دانیم.

۴. تحلیل مکتب اقتصاد سرمایه‌داری بر اساس علل اربعه

در این قسمت با استفاده از چهارچوب علل اربعه، علل برساننده مکتب سرمایه‌داری تحلیل می‌شود. تحلیل‌های مختلفی از مکتب سرمایه‌داری وجود دارد. در اینجا از دو تحلیل مارکسی و تحلیل نئوکلاسیکی بهره گرفته می‌شود. گزینش تحلیل مارکسی از این جهت است که این تحلیل به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین و عمیق‌ترین تحلیل‌های انجام گرفته در این زمینه مبنای اصلی قرار گرفته است (Lash, 2007). چنان‌که هایدگر نیز معتقد است، تفسیر مارکس از تاریخ سرمایه‌داری به‌عنوان تاریخ ظهور ماتریالیسم (تبدیل همه موجودات به متریال یعنی مصالح و ابزار برای تولید) و نهایتاً از خودبیگانگی انسان، «از همه توصیف‌های تاریخی دیگر برتر است» (Heidegger, 1993). به علاوه، گزینش تحلیل نئوکلاسیکی از این جهت است که به‌عنوان یک تحلیل متعارف از سرمایه‌داری در جوامع علمی رسوخ کرده و البته در سطح گسترده‌تر نیز عمومیت یافته است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقایسه تحلیل سرمایه‌داری از این دو منظر مارکسی و نئوکلاسیکی، تفاوت‌هایی را به فراخور هریک از علل اربعه نشان می‌دهد که دلالت بر ابعاد مخفی سرمایه‌داری دارد. این ابعاد در تحلیل جامعیت این مکتب و همچنین ارزیابی تحقق آن، مؤثر خواهد بود.

۴-۱. علت مادی: کالا / ارزش ذهنی

با تحلیل مارکسی تنها چیزی که در سرمایه‌داری ارزش دارد، «کالا» است. ماده، در فضای سرمایه‌داری همان «کالا»^{۲۰} است. جایگاه کالا با تعبیری که مارکس در نظام

سرمایه‌داری ذکر می‌کند، عبارت است از شکل ابتدایی ثروت. «ثروت جوامعی که شیوه تولید سرمایه‌داری بر آنها حاکم است، همچون توده عظیمی از کالاها جلوه می‌کند. کالای منفرد شکل ابتدایی آن ثروت به‌شمار می‌رود» (Marx, 1859, 1867). کالا در نگاه مارکس در نسبت با ساعت کار تعریف می‌شود؛ درواقع، وقتی ساعت کار در قالب یک امر بیرونی تجسد می‌یابد، به‌عنوان کالا خوانده شده و به‌عنوان قلب دیالکتیک ماتریالیستی^{۲۱} عمل می‌کند.

اقتصاد نئوکلاسیک در مقابل اقتصاد کلاسیک ارائه شد. در اقتصاد کلاسیک، ارزش هر کالا ناشی از کاری دانسته می‌شد که فرد کارگر برای تولید آن انجام می‌داد. بدین ترتیب، ارزش کالا از مشخصات ذاتی آن یا کار انجام شده برای تولید آن کالا ناشی می‌شود؛ اما در اقتصاد نئوکلاسیک برای کالا هیچ‌گونه ارزش ذاتی قائل نشدند و اساساً خارج از فهم انسان، ارزش بی‌معنا دانسته شد. بدین ترتیب، در نگرش اقتصاد نئوکلاسیکی، بلوک‌های سازنده اقتصاد به‌عنوان «ارزش ذهنی» تشریح می‌شود. درواقع، مقصود از این ارزش ذهنی، مطلوبیتی است که از کالای تولید شده در فضای بازار برای مصرف‌کنندگان ایجاد می‌شود (Debreu, 1959).

اگر در تحلیل مارکسی به نحوی ابژکتیو بر کالا تمرکز شده و علت مادی اقتصاد سرمایه‌داری به‌عنوان «کالا» معرفی می‌شد، در تحلیل نئوکلاسیکی، نگاهی سوبژکتیو احاطه دارد و هر کالا را به ارزش ذهنی تعریف می‌کند.

۴-۲. علت صوری: ارزش مصرفی / منطق محض انتخاب

آنچنان که در علت مادی بحث شد، ماده خام مورد نیاز برای معماری اقتصاد سرمایه‌داری در تحلیل مارکسی کالا معرفی شد، حال بحث می‌شود که این کالا با چه چیزی صورت‌بخشی می‌شود؟ طبق تحلیل مارکسی، علت صوری در اقتصاد سرمایه‌داری، «ارزش مصرفی» است؛ یعنی کالا بنا بر شایستگی مصرف، صورت‌بخشی می‌شود و به تعبیری دارای «ارزش مصرفی» است. ارزش مصرفی هر کالا به‌نحو انضمامی توسط مصرف‌کنندگان ادراک می‌شود. با این توضیح، ارزش مصرفی یک کالا

به استفاده انضمامی و منحصر به فرد نهفته در کالا اشاره دارد.

در مقابل تحلیل مارکسی که از علت صوری به عنوان «ارزش مصرفی» یاد شد، در تحلیل اقتصادی نئوکلاسیکی، ارزش ذهنی از منطق سوژکتیو یعنی «منطق محض انتخاب» تبعیت می‌کند و اساساً هویت کالا شدگی از انتخاب آزاد در بستر عرضه و تقاضای بازاری، به کالاهای صورت ارزشی در قالب قیمت عطا می‌کند. به تعبیر دیگر، اساساً هر چیزی وقتی به مبادلات بازاری وارد می‌شود، صورت ارزشی پیدا کرده و اصطلاحاً قیمت‌گذاری می‌شود. این منطق در اقتصاد نئوکلاسیکی به‌طور واضح و مبرهن تئوریزه شده است. اصل موضوعه این منطق، عقلانیت انسان اقتصادی است که دال بر حداکثرسازی منفعت شخصی (اعم از مطلوبیت یا سود) دارد. مبتنی بر این اصل موضوعه در چهارچوب قضایای اول و دوم رفاه و با استفاده از روش آگزیوماتیک اثبات می‌شود که نفع‌طلبی فردی در چهارچوب بازار آزاد منجر به حداکثرسازی تابع رفاه اجتماعی (نفع اجتماعی) می‌شود (Debreu, 1959; Hicks, 1939).

اگر در تحلیل مارکسی، ارزش مصرفی به عنوان ادراک انضمامی از مصرف کالا در نقش صورت‌بخشی به ماده کالا محسوب می‌شد، در تحلیل نئوکلاسیکی، ارزش ذهنی (علت مادی در این تحلیل) در منطق محض انتخاب تعیین می‌گردد. به‌طور مشخص در این تحلیل، تعیین ارزش ذهنی به بازار سپرده شده و وضعیت تعادلی بین عرضه و تقاضا، مشخص‌کننده قیمت خواهد بود.

۴-۳. علت فاعلی: کارگر / پول

وقتی در تحلیل مارکسی، ماده متشکل اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان «کالا» معرفی شد که با ارزش مصرفی، صورت‌بخشی شده است، طبعاً فاعل آن، «کارگر»^{۲۲} خواهد بود. اینکه علت فاعلی در اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان کارگر معرفی می‌شود، در تحلیل فلسفی، تعریف خاص به خود را پیدا می‌کند و با تعریف ساده‌ای که زور بازوی کارگر در شکل‌دهی به یک کالا دخیل است، متفاوت است. وقتی مارکس از کالا صحبت می‌کند، آن را به مثابه واحدهای ساعت کار^{۲۳} در نظر می‌گیرد که انتزاعی و همگن^{۲۴} هستند.

22. labour

23. units of labour-time

همگن بودن، یعنی هر واحد ساعت کار، شبیه دیگری است؛ مانند نگاهی اتمیستی^{۲۵} که در فیزیک حاکم است (Osborne, 1995). ریشه همگن و انتزاعی شدن کار نیز به اصالت فرد در نظام سرمایه‌داری برمی‌گردد.

در نگرش نئوکلاسیکی، تحلیل علت فاعلی در اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند در سطوح مختلفی بحث شود. در یک سطح می‌توان ایجادکننده ارزش اضافی^{۲۶} اقتصادی را به عنوان علت فاعلی در نظر گرفت. با این تعریف، موتور محرک کلیت اقتصاد به طور مشخص به فرد «کارآفرین» نسبت داده می‌شود. در سطح دیگر، کارآفرین نیز برای فعالیت خود، نیازمند یک عامل محرک است؛ در این سطح، «پول» مطرح می‌شود (Schumpeter, 2021; Swedberg, 2006). بدین معنا که کارآفرین برای گردآوری عوامل تولید و اجرای طرح اقتصادی خویش ابتدا و نهایتاً نیاز به پول دارد. در نتیجه، با در نظر گرفتن عوامل مختلف در رشد اقتصاد سرمایه‌داری می‌توان ابتدایی‌ترین و نهایی‌ترین علت را از حیث علت فاعلی به «پول» برگرداند (Simmel, 2011).

اگر در تحلیل مارکسی، کارگر به عنوان موتور پیشران اقتصاد تلقی می‌شد، در تحلیل نئوکلاسیکی، فاعلیت و حاکمیت به پول سپرده می‌شود. از این پس، ارزش اضافی متعلق به کارگر نیست بلکه در نسبت با پول تعریف شده و متعلق به کارآفرین و صاحبان پول است. به طور کلی، در عمل، پول (سرمایه) به عنوان علت فاعلی (نهایی) است که عوامل تولید را به کار می‌گیرد.

۴-۴. علت غایی^{۲۷}: ارزش مبادله‌ای / مطلوبیت اجتماعی

به ترتیب، طی تحلیل مارکسی از علل مختلف مشخص شد که کالا به عنوان ماده‌ای است که با ارزش مصرفی، صورت‌بخشی شده و به عنوان کالا تعریف می‌شود. همچنین توضیح داده شد که در تحلیل مارکسی، کالا در نسبت با ساعت کار تعریف می‌شود. در واقع، وقتی ساعت کار در قالب یک امر بیرونی تجسد می‌یابد، به عنوان کالا خوانده می‌شود. حال نوبت به این سؤال رسیده است که با چه غایتی این کالا مجسد می‌شود؟

24. abstract homogeneous labour-time

25. atomism

26. Surplus value

27. Teleological Cause

در پاسخ باید سرگذشت کالا را ردیابی کنیم. کالایی که با فاعلیت کارگر، دارای ارزش مصرفی شده، به چرخه مبادلات وارد می‌شود. کالا برای ورود به این چرخه باید ارزشی کمی و قابل شمارش داشته باشد ولی ارزش مصرفی در هر کالا دارای این خصوصیات نبوده و صرفاً به‌نحو انضمامی توسط مصرف‌کنندگان ادراک می‌شود. بدین ترتیب، با ورود به مبادله، ارزش کمی و قابل شمارش کالا به‌عنوان «ارزش مبادله‌ای» تعیین می‌شود. بدین ترتیب، سازوکار مبادله، مجموع تقاضاهای فردی را به شکل یکپارچه، تجميع نموده و ارزش مصرفی را از حالت انضمامی به حالت انتزاعی تبدیل می‌کند. درنهایت، علت غایی در تحلیل مارکسی از اقتصاد سرمایه‌دای به‌عنوان «ارزش مبادله‌ای» معرفی می‌شود.

در نگرش نئوکلاسیکی، تحلیل هدف نهایی در اقتصاد سرمایه‌داری به تعبیر مختلفی نظیر رشد و توسعه اقتصادی، مطلوبیت و رفاه عمومی، حداکثر ساختن منفعت صاحبان سرمایه و... معرفی شده است. در یک کلام، علت غایی در مکتب سرمایه‌داری از نگرش نئوکلاسیکی، «حداکثرسازی مطلوبیت اجتماعی» خواهد بود؛ به‌نحوی که هم‌زمان با حداکثر شدن منفعت فردی برای تمام افراد اجتماع، منفعت اجتماعی نیز حداکثر می‌شود (Hausman & McPherson, 2016).

بر خلاف آنکه در تحلیل مارکسی، علت غایی سرمایه‌داری، «ارزش مبادله‌ای» معرفی شد، در تحلیل نئوکلاسیکی و همچنین اندیشمندان طرفدار سرمایه‌داری چنین وانمود می‌شود که هدف نهایی سرمایه‌داری، «حداکثرکردن مطلوبیت اجتماعی» است. نسبت‌یابی میان این دو غایت می‌تواند وجوهی از سرمایه‌داری را مکشوف سازد. مطلوبیت که کراراً در فضای اقتصاد سرمایه‌داری از آن یاد می‌شود، اولاً، یک ارزش انضمامی و غیرقابل تقسیم است و هر فرد به اقتضای خود، انتظار و برآوردی از آن دارد و تک‌تک افراد اجتماع، مطلوبیت خاص به خود را دارند. با این توضیح، بر خلاف ادعای زبانی از جانب نظام اقتصاد سرمایه‌داری اما با تحلیل مارکسی از این نظام مشخص می‌شود که این نظام به‌عنوان یک سامانه یکپارچه نمی‌تواند برای اجتماع، مطلوبیت و منفعت عمومی ایجاد کند؛ اما بالعکس آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، کالا در اقتصاد سرمایه‌داری با هدف تزاید مطلوبیت اجتماعی تولید و مبادله نمی‌شود بلکه

تمامیت اقتصاد در جهتی به خدمت گرفته می‌شود که منفعت فردی طبقه سرمایه‌دار بقاء داشته باشد. در نتیجه، با واکاوی دو خوانش نئوکلاسیکی و مارکسی از نظام سرمایه‌داری مشخص می‌شود که در عمل و واقعیت، سرمایه‌داری در ارمغان مطلوبیت و رفاه برای همگان، ناکام خواهد بود و در خوانش نئوکلاسیکی به قصد جذاب نمودن اقتصاد سرمایه‌داری برای عموم اجتماع بر منفعت فردی تکیه شده است.

در بیان گذشته، مکتب اقتصاد سرمایه‌داری در چهارچوب علل اربعه و با دو نگرش مارکسی و نئوکلاسیکی به‌گونه‌ای تحلیل شد که هریک از علل برشمرده، وجهی از مکتب اقتصاد سرمایه‌داری را نمایش دادند و تصویری عمیق و تمام‌نما از این مکتب ترسیم شود. به‌طور خاص از نگرش نئوکلاسیکی مشخص شد که «فردگرایی» در تاروپود این مکتب بافته شده و هرچه هست، به فردیت تقلیل داده می‌شود. بدین ترتیب، در اقتصاد سرمایه‌داری، هویت انسان به فردیت تقلیل یافته است. بر اساس همین تقلیل‌گرایی^{۲۸} در اقتصاد سرمایه‌داری، تمامی پدیده‌ها صرفاً به بعد فیزیکی و مادی آن فروکاسته می‌شوند. در نتیجه، هر نظریه کلان و همچنین واقعیت اقتصادی تجمیعی^{۲۹} را می‌توان در همان سطوح فردگرایانه تحلیل نمود. با این تحلیل، نگرش اتمیستی بر اقتصاد حاکم شده و هرگاه تمامی واقعیت‌ها، مربوط به فرد شناخته شد، در همان زمان واقعیت‌های تجمیعی (مثل نظام سرمایه‌داری) را نیز شناخته‌ایم (Kincaid, 1995, p. 380). در نهایت، در کلیت اقتصاد سرمایه‌داری، فردگرایی حاکم است و اجتماع به‌عنوان یک مقیاس و هویت مستقل لحاظ نمی‌شود. در نتیجه، این مکتب در حکمرانی نظام اجتماعی از طریق نسبت‌یابی میان منفعت فردی و اجتماعی نتوانسته جامعیت داشته باشد.

۵. تحلیل مکتب اقتصاد اسلامی بر اساس علل اربعه

پس از تحلیل مکتب اقتصاد سرمایه‌داری، نوبت به تحلیل مکتب اقتصاد اسلامی می‌رسد. در تحلیل این مکتب، نگاه شهید صدر محور قرار می‌گیرد. یعنی آنچنان‌که در تقریر مکتب اقتصاد سرمایه‌داری، تحلیل مارکسی و نئوکلاسیکی مبنا قرار گرفت، در

28. Reductionism

29. Aggregate economic facts

تقریر مکتب اقتصاد اسلامی، تحلیل شهید صدری مبنا قرار می‌گیرد. چراکه تقریر شهید صدر به‌عنوان یکی از جدی‌ترین تقریرات از مکتب اقتصادی اسلام به جریان غالب در اقتصاد اسلامی تبدیل شده است، در این مقاله نیز با تکیه بر اندیشه ایشان، به تحلیل علل اربعه در مکتب اقتصادی اسلام پرداخته می‌شود. در ضمن تحلیل مکتب اقتصاد اسلامی در برخی موارد با مکتب اقتصاد سرمایه‌داری تطبیق مختصری داده می‌شود.

۵-۱. علت مادی: نیازهای معیشتی انسان

در تبیین مکتب اقتصاد اسلامی باید اولاً بلوک‌های سازنده این مکتب را به‌عنوان علت مادی تشریح نمائیم. با تحلیلی که از مکتب اقتصاد سرمایه‌داری در تحلیل مارکسی داشتیم، علت مادی در این مکتب به‌عنوان «کالا» تبیین شد. در نگاه دین اسلام، خود «انسان» و نه طبیعت است که در تحلیل تحولات اجتماعی محوریت دارد. انسان فطرتاً خودخواه آفریده شد و همواره در پی رفع نیازهای خودش بوده است. در نتیجه هر آنچه را در محیط اطراف خود می‌یابد، در این راه به‌کار می‌گیرد. طبیعتاً انسان، خودش را ناگزیر می‌دید که در این راستا از هم‌نوع خود نیز بهره بگیرد؛ زیرا جز از راه همکاری با دیگران نمی‌تواند نیازهایش را برطرف کند، در نتیجه روابط اجتماعی بر پایه آن نیازها شکل می‌گیرد و در طول تجربه زندگی درازمدت بشر با گسترش و رشد آن نیازها، روابط اجتماعی انسان نیز توسعه و رشد پیدا کرده است؛ بنابراین، زندگی اجتماعی، زاینده نیازهای انسانی است و نظام اجتماعی ساختاری است که زندگی اجتماعی را متناسب با آن نیازها سازمان می‌دهد. در این میان، شأنی از مکتب اجتماعی که بتواند در جهت کسب منافع و مصالح، انسان را راهبری کند، در «مکتب اقتصادی» نمایان خواهد شد. با این توضیح، «نیازهای انسانی» به‌عنوان علت مادی در مکتب اقتصاد اسلامی هستند.

با تصریح شهید صدر، بلوک‌های سازنده مکتب اقتصادی اساساً از کالا شکل نمی‌گیرد، بلکه از نیازهای انسانی شکل می‌گیرد:

«حیثیتی از انسان که در مکتب اقتصادی اسلام، مبنا گذاشته می‌شود، نیازها و فقدان‌های اوست؛ به عبارت دیگر، «نیازهای انسان» به‌عنوان علت مادی برای ترسیم مکتب اقتصاد اسلامی خواهد بود. با این توضیح، مکتب اقتصادی اسلام

اساساً با اقتصاد سرمایه‌داری متفاوت است؛ چراکه در اقتصاد اسلامی بر اصل «نیاز انسان» تکیه شده و در اقتصاد سرمایه‌داری بر پاسخ نیازها، یعنی کالا تکیه می‌شود» (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۳۶۷).

علت مادی در مکتب اقتصاد اسلامی را می‌توان تدقیق نمود ولی فعلاً آنچه در اینجا موضوعیت دارد، تمایزی است که از حیث علت مادی در بین دو مکتب اسلامی و سرمایه‌داری به چشم می‌خورد. به طور بسیار واضح، مشخص است که وقتی یک مکتب بر اساس موجودیت کالا یا ارزش ذهنی بنا می‌شود، با مکتب دیگری که بر اساس نیازهای انسان بنا می‌شود، تفاوت جدی پیدا می‌کند.

۲-۵. علت صوری: قواعد شریعت

متناظر با نظام سرمایه‌داری که در آن علت مادی، کالا بوده و علت صوری، ارزش مصرفی است، در مکتب اسلامی وقتی نیازهای انسان به عنوان ماده قوام‌بخش اقتصاد معرفی شد، علت صوری عبارت خواهد بود از آن چیزی که به این نیازها صورت‌بخشی می‌کند. به طور مشخص، مقصود از علت صوری، الگویی است که انسان باید چه در وهله شناخت نیاز و چه در وهله پاسخ به نیاز از آن تبعیت نماید. در رویکرد دینی، تدوین این الگو به عنوان «شریعت» به تمام بشریت ارائه شده است. در حقیقت، شریعت، مسلک رسیدن به فصل اخیر انسان نوعی است. در نتیجه، اگر نیاز انسان به عنوان علت مادی بر شمرده شود، «شریعت» به مثابه علت صوری است که به آن علت مادی صورت می‌دهد.

بر خلاف مکتب اقتصاد سرمایه‌داری که سنگ بنای اولیه آن را مطلوبیت فردی قرار می‌دهد، در اقتصاد اسلامی، فقط مطلوبیت فرد، مبنا و محور نیست و منفعت اجتماعی نیز موضوعیت دارد. همچنین بر خلاف اقتصاد مارکسیستی که مالکیت شخصی نفی نموده و جامعه بدون طبقه را متصور می‌شود، در اقتصاد اسلامی به مالکیت شخصی افراد احترام گذاشته می‌شود. در مجموع، دین مبین اسلام، میان انگیزه‌های فردی و راه‌های خیر در زندگی پیوند به وجود آورده و منافع فردی را به گونه‌ای تغییر می‌دهند که فرد ایمان بیاورد که منافع شخصی او با منافع حقیقی و عام انسانیت که اسلام آن‌ها را ترسیم می‌کند، در ارتباط است؛ بنابراین، دین از راه بسیج انگیزه فردی به سود منافع عمومی، نقش اصلی را

در حل مشکل اجتماعی ایفا می‌کند (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۳۷۵). از منظر دینی، هماهنگی میان منافع فردی و منافع اجتماعی تنها تبعیت از دستورات الهی در لایه‌های وجودی انسان (لایه ظاهر: شریعت و لایه باطن: اخلاق) تضمین می‌شود. به‌طور مشخص تر، تنظیم روابط میان منفعت فردی و منفعت اجتماعی، چهارچوب و صورت شرعی ضروری بوده که ذیل احکام و قواعد «مالکیت» قرار می‌گیرد.

قواعد مالکیت در چهارچوب دین بدین صورت است که مالکیت از آن خداوند متعال است و سپس نقش انسان در ثروت، نقش خلیفه و امانت‌داری از جانب خدا بر منابع ثروت جهان است تا مطابق با روح عمومی اصل مالکیت خدا، به تدبیر امور آن بپردازد. خداوند در آیات متعددی از قرآن کریم، اموال را به خود جماعت نسبت می‌دهد با اینکه این اموال از آن برخی از افراد است و این بدین خاطر است که نشان دهد اموال و ثروت‌ها در این جهان برای برپایی زندگی اجتماعی و توانا کردن آن برای ادامه حیات کریمه و تحقق اهداف الهی از خلافت انسان بر روی زمین است (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۵۰).

از بیان گذشته مشخص است که نوع مالکیت مورد پذیرش اسلام، با نوع مالکیت در سرمایه‌داری تفاوتی جوهری دارد (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۳۳۷). به‌طور تفصیلی‌تر، اسلام برای صورت‌دهی به نیازهای انسان، سه نوع مالکیت را مطرح می‌کند: مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی و مالکیت دولتی؛ و به هریک از این شکل‌های سه‌گانه مالکیت، حوزه عمل ویژه‌ای اختصاص داده است و هیچ‌یک از آن‌ها را امری نادر و استثنایی، یا راه چاره‌ای زودگذر برای پاسخگویی به شرایط خاص اجتماعی به‌شمار نمی‌آورد؛ بنابراین، هرچند جامعه اسلامی، مالکیت خصوصی را در مورد برخی سرمایه‌ها و ابزارهای تولید روا دانسته است؛ اما نادرست است اگر آن را یک جامعه سرمایه‌داری بخوانیم؛ زیرا مالکیت خصوصی از دیدگاه اسلام یک قاعده کلی نیست (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۳۳۹). درنتیجه، دین مبین اسلام در صورت‌بخشی به نیازهای انسان، روابط میان منافع فردی و اجتماعی، نظامی را برای پاسخ‌دهی به نیازهای انسان طراحی کرده و مالکیت چندگانه را تشریع نموده است به‌نحوی که با اجرایی شدن قواعد مالکیت، در عین به‌پاداشتن منافع شخصی برای افراد، منافع اجتماعی نیز محقق می‌شود.

۵-۳. علت فاعلی: جامعه انسانی (امت)

آنچه باعث فعلیت یافتن الگوی مالکیت مذکور در اجتماع می‌شود، عموم اجتماع هستند و «کار»، سبب مالکیت آن‌ها خواهد بود. به اقتضاء الگوی چندگانه از مالکیت، نحوه کار نیز متفاوت می‌شود. از این بیان مشخص می‌شود که عموم مردم (امت) در قالب «جامعه انسانی» به عنوان علت فاعلی در مکتب اقتصاد اسلامی فعالیت دارند. جامعه انسانی در این نگاه، به عنوان یک موجود بسیار بزرگ و متمایز از افراد نیست؛ به تعبیر دیگر، اساساً جامعه در مقابل فرد نیست بلکه موجودیت آن‌ها درهم تنیده و غیرقابل تفکیک است (صدر، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۱). در این نگاه، تدبیر منافع فردی و اجتماعی توأماً در نظر گرفته می‌شوند. این در حالی است که در مکتب اقتصاد سرمایه‌داری، جوهره انسان به فرد فروکاسته می‌شود، و کاری که افراد اجتماع انجام می‌دهند، از هویت کارگری انتزاع شده و در نسبت با حیثیت فردی انسان لحاظ می‌شود. بدین ترتیب، کار هر فرد، هویت‌زدایی شده و در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، هویت فرد نیز کاملاً بی‌نقش و اثر می‌شود.

در مقابل مکتب سرمایه‌داری که فرد محوریت دارد، در مکتب اسلام، فاعلیت کلیت جامعه انسانی مورد توجه خواهد بود و این امر مهم، نشان از اجتماعی بودن مکتب اسلام دارد؛ زیرا تنها مکتبی شایستگی عنوان «مکتب اجتماعی» را دارد که بر نیرویی غیر از نیروی خود فردی و انگیزه‌های فرد تکیه کند. مکتب اجتماعی، مکتبی است که در هر فرد، احساس مسئولیتی ژرف نسبت به جامعه و مصالح آن پرورش دهد و به این جهت، بر او واجب گرداند که از بخشی از حاصل کار و کوشش و دارایی‌های خصوصی خویش به خاطر جامعه و در راه دیگران چشم‌پوشد؛ فرد اجتماع این کار را نه به آن علت انجام می‌دهد که وی از دیگران دزدی کرده است و آنان برای باز پس گرفتن حقوق از دست رفته خود بر او شوریده‌اند، بلکه به این خاطر که احساس می‌کند این بخشی از وظیفه او و نمایانگر ارزش‌هایی است که به آن‌ها اعتقاد دارد. مکتب اجتماعی، مکتبی است که حافظ حقوق و نیک‌بختی دیگران است؛ اما نه با تهییج انگیزه‌های فردی بلکه با تحریک انگیزه‌های اجتماعی در همگان و به جریان انداختن سرچشمه‌های خیر و نیکی در روح آنان (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۲۹۴).

۵-۴. هدف غایی: عدالت اجتماعی

اقتصاد اسلامی در زمینه ضرورت اهتمام به تولید و به کار بردن تمامی شیوه‌های ممکن در راستای افزایش و بهسازی آن و توانمند ساختن انسان، که جانشین خدا بر روی زمین است، بر تسخیر نعمت‌ها و بهره‌های زمینی بیشتر، با تمامی مکاتب اجتماعی دیگر هماهنگ است. با این تفاوت که اسلام، افزایش تولید را به عنوان یکی از ضروریات اجتماعی، بر اساس چهارچوب تمدن انسانی اسلام و مطابق اهداف عمومی خلافت انسان بر روی زمین، مطرح می‌کند. به همین جهت بین مکتب اسلام و مکاتب اجتماعی مادی، از نظر ارزیابی و روش، اختلاف شگرفی پیدا می‌شود. نظام سرمایه‌داری، رشد و توسعه تولید را ذاتاً هدف می‌داند، درحالی‌که اسلام انباشتن ثروت را ذاتاً هدف نمی‌داند، بلکه آن را وسیله‌ای برای ایجاد آسایش و رفاه و برپایی کامل عدالت در زندگی اجتماعی مردم و شرطی از شروط برپایی خلافت صالحه انسان بر روی زمین و تحقق اهداف بلند آن در راستای برپایی جامعه توحیدی، قلمداد می‌کند (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۵). در نتیجه، عدالت در حیات اجتماعی به عنوان هدف غایی در مکتب اقتصادی اسلام مورد اهتمام خواهد بود و سایر اهداف ذیل این هدف غایی تعریف خواهند شد. با تحقق عدالت در اجتماع، سازوکار و روالی بنا گذاشته می‌شود که تربیت عموم انسان‌ها به نحو فراگیر رقم خواهد خورد و هدف از مکتب اسلام، جامعه عمل می‌پوشد. در بیان گذشته، مکتب اقتصاد اسلامی در چهارچوب علل اربعه و با نگرش شهید صدری به گونه‌ای تحلیل شد که هریک از علل برشمرده، وجهی از مکتب اقتصاد اسلامی را نمایش دادند و تصویر تمام‌نمایی از این مکتب ترسیم شد. در این مکتب، بنای اولیه بر رفع نیازهای معیشتی انسان است و حیات اجتماعی انسان بر پایه رفع همین نیازها بنا می‌شود [علت مادی]. در صورت بخشی به نیازها، قواعدی تشریع شده است که انگیزه‌های فردی به سود منافع عمومی، بسیج شوند. یعنی تحقق منافع فردی با منافع اجتماعی به نحوی گره خورده که تحقق منافع فردی، حد واسطی برای رسیدن به منافع اجتماع است [علت صوری]؛ اما تحقق منافع اجتماعی، یک امر خودبه‌خودی نیست؛ زیرا انگیزه‌های درونی افراد به طور طبیعی به سمت تحقق منافع فردی کشش دارد و از سوی دیگر، حیات اجتماعی نیز برای بقا زندگی افراد، اضطراری است ولی در این اضطرار، منافع اجتماعی

به پا داشته نمی‌شود بلکه افراد با ورود به حیات اجتماعی در پی منافع شخصی خودشان بوده و به‌طور طبیعی، افراد قوی برا افراد ضعیف‌تر تفوق یافته و به بی‌عدالتی منجر می‌شود. نهایتاً این بی‌عدالتی با اصل تشکیل حیات اجتماعی در تعارض قرار می‌گیرد؛ فلذا برای به پا داشتن منافع اجتماعی نیازمند مکتب اجتماعی هستیم. مکتبی که با فعال کردن عموم مردم اجتماع، بتواند ناسازگاری حیات فردی و حیات اجتماعی را ساماندهی کند [علت فاعلی]. یعنی «نگرش اجتماعی» در تاروپود آن مکتب بافته شده و برای اجتماع، هویت مستقلی قائل شده باشد. در نتیجه، هویت یک مکتب اجتماعی، به نگرش اجتماعی آن است (نه نگرش فردیت) و اینکه بتواند تحقق منافع اجتماعی را ملازم با تحقق عدالت اجتماعی تضمین کند [علت غایی]. با تصویری که از تحلیل علی مکتب اقتصاد اسلامی از منظر شهید صدر ارائه شد، این مکتب، منافع شخصی افراد را محترم شمرده و در عین حال، سعی بر ارتقاء نگاه از برداشت‌های مادی و طبیعی داشته تا هویت فرد وسعت یافته و منافع اجتماعی نیز محقق شود. با این توضیح، مکتب اقتصاد اسلامی، دارای خصوصیت «جامعیت» خواهد بود. بدین ترتیب، مشخصه اصلی این مکتب، نگاه اجتماعی جامع است و امید می‌رود که در تدبیر نظام اجتماعی نیز موفق ظاهر شود. در ادامه به ارزیابی تحقق هریک از مکاتب پرداخته می‌شود.

طبق تحلیلی که در چهارچوب علل اربعه و مبتنی بر اندیشه شهید صدر از اقتصاد اسلامی ارائه شد، در عین محترم شمردن منافع شخصی، «اجتماع» به‌عنوان مهم‌ترین عنصر در تحلیل هریک از علل بود و در نتیجه آن، میان منفعت فردی و منفعت اجتماعی نسبت‌یابی صحیحی انجام شده است که جمع میان این دو امر، نشان از جامعیت این مکتب خواهد داشت؛ اما در تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری (خصوصاً از منظر نئوکلاسیکی)، «فردیت» به‌عنوان مشخصه اصلی این مکتب برشمرده شد و همچنین فردگرایی اقتصاد سرمایه‌داری در حدی بود که برای اجتماع، هویت مستقلی قائل نمی‌شد. ناتوانی در جمع کردن میان منافع شخصی و منافع اجتماعی، به تعبیر دیگر، عدم توزین صحیح میان این منافع و اصالت داشتن منفعت فردی، نشان از عدم جامع‌نگری در مکتب اقتصاد سرمایه‌داری است.

۶. ارزیابی تحقق مکتب اقتصاد سرمایه‌داری و اسلامی

از منظر تحلیل، جامعیت مکتب اقتصاد اسلامی اثبات شد. از منظر تحقق، کارآمدی این مکتب در قیاس با مکتب اقتصاد سرمایه‌داری مورد بررسی قرار می‌گیرد. به‌منظور ارزیابی کارآمدی یک مکتب اجتماعی باید راهبردی که در رسیدن از مسئله به پاسخ را تجویز می‌کند، ارزیابی شود و در صورتی که آن مکتب، واقعاً از مسئله به پاسخ راه ببرد، «کارآمد» خواهد بود. به تعبیر دیگر، همساز و همخوان بودن مسئله و پاسخ، به‌عنوان کارآمدی آن مکتب ارزیابی می‌شود. بدین ترتیب، باید به مسئله اصلی هریک از مکاتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری و مقصود از برپایی آن‌ها رجوع کرد.

در ادامه، ضمن اشاره به مسئله محوری هریک از مکاتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری، کارآمدی هریک از این مکاتب در پاسخ به مسئله خود تحلیل خواهد شد.

۷. مسئله محوری در تحقق مکتب اقتصاد سرمایه‌داری

در شناسایی مسئله محوری مکتب اقتصاد سرمایه‌داری باید به همان بنیه شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری اشاره کرد که در ابتدای مقاله به‌عنوان مبانی نظری بیان شد. در شکل‌گیری این مکتب صرفاً بر همان معیار غریزی حبّ ذات تمرکز شده و طبع استخدام‌گر فرد انسانی پرورش می‌یابد؛ بدین ترتیب، فرد همواره منافع شخصی‌اش را بر منافع جامعه مقدم می‌دارد. مبتنی بر این تفکر، وقتی تمام اهداف فرد در حیات مادی دنبال می‌شود، مشخصاً طبیعت، کشش پاسخ‌گویی به نیازهای فرد را ندارد؛ چراکه به اقتضای غریزه حبّ ذات، نیازهای فرد با میلی بی‌پایان دنبال می‌شوند و طبیعت محدود مادی چنین ظرفیتی ندارد. از این مشکل به‌عنوان «کمبود نسبی منابع طبیعی» یاد می‌شود. مضاف بر این، زمانی اقتصاد سرمایه‌داری به بحران حادتری دچار می‌شود که فرد را به اقتضای همان غریزه درونی در تأمین این منافع، آزاد گذاشته می‌شود؛ زیرا در این مکتب، همواره منابع تولید به حال خود رها می‌شوند تا فرد نیرومندتر بر آن چنگ اندازد، آن هم با شعار آزادی اقتصادی که خود، در خدمت فرد نیرومندتر درمی‌آید و زمینه به انحصار درآوردن طبیعت و منابع آن را برایش آماده می‌سازد (صدر، ۱۳۹۲،

ج ۲، ص ۸۲).^{۳۰} توسعه اقتصادی در اجتماع به سمت بروز فاصله طبقاتی و بی‌عدالتی منجر خواهد شد و این نتیجه‌ای است که اقتصاد سرمایه‌داری موجب آن شده است و هرچه جلوتر می‌رود بر وخامت آن افزوده می‌شود.

از توضیح گذشته مشخص می‌شود که در اجتماعی که صرفاً غریزه درونی مبنا گذاشته شود، ضرورتاً به فساد و اختلالات نظام اجتماعی دچار شده و می‌شود. علی‌رغم اینکه اساساً در مکتب اجتماعی جایگزین باید اعتقاد به غریزی بودن حب ذات وجود داشته باشد و اساساً اندیشه تغییر این غریزه و یا چیره‌شدن بر آن مطرح نیست، ولی این مکتب باید بتواند بین منافع اجتماعی و منافع فردی تنظیم‌گری کند (صدر، ۱۳۹۴، ص ۳۳۴)؛ اما در مورد اقتصاد سرمایه‌داری باید اذعان نمود که این مکتب در حکمرانی نظام اجتماعی، اساساً خود را از چالش تدبیر میان منفعت فرد و اجتماع تبرئه می‌کند، بدین صورت که مدعی می‌شود: «اگر منفعت اشخاص تأمین شود به‌طور خودبه‌خود، منفعت عمومی اجتماع تأمین خواهد شد». غافل از اینکه منفعت شخصی همواره فرد را وامی‌دارد که صرفاً در مقیاس فردی برای افزایش کمی و کیفی سودآوری و کاهش هزینه، بیاندیشد و مادامی که به زور و اجبار دچار نشود، هیچ‌گاهی قصد تحصیل منفعت اجتماعی را نخواهد داشت. در نتیجه این رویکرد، تحصیل منافع فردی، باعث تأمین منفعت اجتماعی نمی‌شود (صدر، ۱۳۹۳، ب، ص ۲۴) بلکه در عمل، منافع قاطبه افراد نیز تأمین نمی‌شود.

در نتیجه، وقتی مسئله محوری مکتب اقتصاد سرمایه‌داری بر کمبود نسبی منابع طبیعی قرار می‌گیرد، درحقیقت، این مکتب، مسئله واقعی زندگی انسان را در نظر نگرفته است. به تعبیر دیگر، این مکتب، مسئله اجتماعی را جدا از واقعیت زندگی بررسی می‌کند؛ یعنی پُر بی‌راه نیست که در باطن خود نیرنگ و فریب و یا شتاب‌زدگی نهفته دارد. این در حالی است که قوام معیار فکری نظام اجتماعی به این است که آن نظام از

۳۰. مطابق نظریه اعتبارات مرحوم علامه طباطبایی نیز فرد در اعتبار استخدام، منفعت خود را طلب می‌کند و اگر به صرف همین اعتبار باشد، ضرورتاً افراد به اختلاف مواجه می‌شود (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۹)؛ فلذا اگر به صرف اعتبار استخدام باشد، هرچه فرد یا افرادی از اجتماع قوی شوند، حکم اجتماع تعاونی و عدالت اجتماعی ضعیف شده و افراد قوی در حق افراد ضعیف رعایت نمی‌کنند (طباطبایی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۱۸).

همان ابتدا، دیدگاهش را راجع به واقعیت زندگی معین کند (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۲۹۸). به تعبیر دیگر، می‌توان کمبود نسبی منابع طبیعی را به‌عنوان نتیجه ضروری همان رویکرد مکتب اقتصاد سرمایه‌داری دانست. یعنی این مکتب، راهبردی را برگزیده است که ضرورتاً به این چالش منجر می‌شود و درواقع، مکتب اقتصاد سرمایه‌داری، پاسخی به مسئله مذکور نیست بلکه خود عاملی برای بروز این مسئله است. اگرچه از منظر اقتصاد اسلامی نیز منابع مورد نیاز از محدودیت خارج نمی‌شوند ولی این کمبود و محدودیت در معماری اقتصاد اسلامی به‌عنوان مسئله محوری محسوب نمی‌شود.

۸. مسئله محوری در تحقق مکتب اقتصاد اسلامی

بر خلاف مکتب اقتصاد سرمایه‌داری که مشکل اساسی را در کمیابی نسبی منابع طبیعی فرومی‌کاهد، اسلام، مشکل اصلی را ناشی از اقتضائات طبیعت و کمبود منابع آن نمی‌داند؛ زیرا از دیدگاه اسلام، طبیعت قادر است همه نیازهای زندگی را که برآورده نشدن آن‌ها به یک مشکل جدی در زندگی انسان می‌انجامد، برآورده سازد. پیش از هرچیز مشکل، «خود انسان» است، نه طبیعت. این موضوع در آیات قرآنی زیر بیان شده است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ النَّهَارَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبِينَ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ آتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^{۳۱} (ابراهیم / آیات ۳۲-۳۴). این آیات کریمه به‌روشنی بیان می‌دارد که خداوند متعال همه منافع و مصالح انسان را در این هستی پهن‌آور گرد آورده و منابع کافی برای ادامه زندگی و نیازهای مادی او را فراهم کرده است اما این انسان است که با ستمگری و ناسپاسی خود، فرصتی را که خداوند در اختیار او گذاشته است از دست می‌دهد؛ بنابراین، ستمگری انسان در زندگی عملی

۳۱. خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرو فرستاد که به‌وسیله آن! با تحلیلی از میوه‌ها رزقی برای شما برآورد و کشتی‌ها را به تسخیر شما درآورد که به فرمان او در دریاها روانند و رودها را رام شما ساخت و خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرد که پیوسته در حرکت‌اند و شب و روز را برای شما تسخیر کرد و از هرچه از او خواستید به شما داد، و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را شماره کنید؛ بی‌تردید نوعیت انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است.

خود و ناسپاسی او نسبت به نعمت‌های الهی، دو علت اساسی برای پیدایش مشکل اقتصادی در زندگی انسان است. ستمگری انسان در حوزه اقتصاد، در توزیع بد تجسم می‌یابد و ناسپاسی او نسبت به نعمت‌ها، در عدم بهره‌برداری از طبیعت و موضع منفی داشتن نسبت به آن متبلور می‌گردد. پس هرگاه ستم از روابط اجتماعی در امر توزیع از میان برود و نیروهای انسان برای استفاده و بهره‌برداری از طبیعت بسیج گردد، مشکل واقعی در زمینه اقتصاد برطرف خواهد شد (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، صص. ۳۹۸-۳۹۹).

از توضیح گذشته چنین نتیجه‌ای قابل اتخاذ است که درحقیقت، مکتبی شایستگی عنوان «مکتب اجتماعی» را دارد که بر نیرویی غیر از نیروی خود فرد و انگیزه‌های درونی تکیه کند (صدر، ۱۳۹۲، ج ۱، ص. ۲۹۴). بر همین اساس است که اسلام در مقام تدبیر و هماهنگی میان انگیزه‌های فردی و اجتماعی، ریشه اساسی در بروز مشکل در نظام اقتصادی را خود انسان می‌داند. در قبال مشکل مذکور و هماهنگی میان دوگان انگیزه‌های فردی و اجتماعی، راه‌حلی که اسلام تجویز می‌کند، «تحول نگرش مادی انسان از زندگی» است. این سنگ‌بنا اساساً برخلاف مکتب اقتصاد سرمایه‌داری است که بر آزادی فرد تأکید داشته و نهایتاً به مشکل عدم تاب‌آوری طبیعت دچار می‌شود. مکتب اقتصاد اسلامی بر خلاف مکتب مارکسیستی در مقابله با نگرش سرمایه‌داری، فوراً سراغ اصل مالکیت خصوصی نمی‌رود تا آن را ابطال و الغاء کند بلکه اسلام تنها با نگرش مادی به زندگی مبارزه کرده و نگرش جدیدی را درباره زندگی مطرح می‌نماید. بر پایه همین نگرش، می‌توان نظامی برپا کرد که در آن، نه فرد ابزاری مکانیکی در تشکیلات اجتماعی است و نه جامعه هیئتی در خدمت فرد، بلکه اسلام برای هریک از جامعه و فرد، حقوقی را وضع نموده و هم کرامت معنوی فرد و هم کرامت مادی او را تضمین می‌کند (صدر، ۱۳۹۴، ص. ۳۳۲)؛ بنابراین اسلام روی نقطه حقیقی بیماری در نظام اجتماعی دست گذاشت و آن را به‌گونه‌ای درمان می‌کند که از یک‌سو با طبیعت و فطرت انسان هماهنگ بوده و ازسوی دیگر، با برپایی ساختار متناسب، به تدبیر چالش میان منافع فردی و اجتماعی اقدام نماید. راه‌حلی که در اینجا به‌عنوان تغییر نگرش انسان به‌عنوان معرف مکتب اقتصاد اسلامی بیان شد، به اقتضاء تحلیل و تحقق نظام حکمرانی اجتماعی بود و می‌توان به ضمانت‌های اجرایی عینی و واقعی این نظام نیز اشاره نمود که از عهده این پژوهش خارج است.

نتیجه‌گیری

با سیری که در پژوهش طی شد، ابتدا از مکاتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری در چهارچوب علل اربعه تحلیلی ارائه شد و سپس به منظور ارزیابی هریک از مکاتب مذکور به مسئله محوری هریک پرداخته شد. با توضیح اینکه آیا مکتب تحلیل شده می‌تواند پاسخی به مسئله محوری خود باشد یا خیر. در اینجا سیر تدوینی پژوهش، جمع‌بندی می‌شود.

در میان مکاتب مختلف و بسیار متعددی که در عرصه اقتصاد در هر دوره‌ای سر برآورده‌اند، تعدادی با گذر زمان مورد انتقاد قرار گرفتند و تعدادی هم به اقتضائات مختلف، پوست‌اندازی کرده و در ظواهر متنوعی، خود را بازتعریف نموده‌اند؛ اما همچنان مسائل ثابت و پایداری برای مکاتب مختلف باقی است که می‌توان ریشه آن‌ها را در دوگان‌های ثابتی رصد نمود ولی پاسخ‌های متعارضی به این دوگان‌ها داده شده است. برجسته‌ترین دوگان در مکاتب اقتصادی، جدال میان منافع فرد و اجتماع است و بسته به موضع‌گیری نسبت به آن، مکاتب مختلف اقتصادی از همدیگر متمایز شده‌اند. در همین نقطه، تفاوت راهبردی میان دو مکتب اقتصاد اسلامی از مکتب اقتصاد سرمایه‌داری ایجاد شده است.

در تحلیل هرکدام از مکاتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری می‌توان با استفاده از چهارچوب علل اربعه به تصویری تمام‌نمایی از این مکاتب دست یافت که بتواند در عرصه‌های مختلف (از علل اربعه)، تفاوت آن دو مکتب را ردیابی نماید. در جدول زیر متناظر با هریک از علل اربعه، اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری نمایش داده شده است:

جدول (۱): مقایسه اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد اسلامی در چهارچوب تحلیلی علل اربعه

اقتصاد اسلامی	اقتصاد سرمایه‌داری		مکاتب اقتصادی چهارچوب تحلیلی
	رویکرد مارکسی	رویکرد نئوکلاسیکی	
نیازهای معیشتی انسان	مطلوبیت (ارزش ذهنی)	کالا	علت مادی
قواعد شریعت	منطق محض انتخاب	ارزش مصرفی	علت صوری

اقتصاد اسلامی	اقتصاد سرمایه‌داری		مکاتب اقتصادی
	رویکرد مارکسی	رویکرد نئوکلاسیکی	چهارچوب تحلیلی
(انسان کامل)	(ارزش‌گذاری صوری)		
جامعه انسانی (امت)	نهاد اجتماعی پول و کارآفرین	کارگر	علت فاعلی
عدالت اجتماعی	حداکثرسازی مطلوبیت (رفاه) اجتماعی	ارزش مبادله‌ای	علت غایی

آنچنان‌که مشخص است در تحلیل اقتصاد سرمایه‌داری از دو تحلیل مارکسی و همچنین نئوکلاسیکی استفاده شده است. تحلیل مارکسی کمک کرد که اقتصاد سرمایه‌داری در سطحی عمیق‌تر از فهم متعارف و مرسوم و با خوانشی انتقادی واکاوی شود. به‌طور خاص از نگرش نئوکلاسیکی مشخص شد که «فردگرایی» در تار و پود این مکتب بافته شده و هرچه هست، به فردیت تقلیل داده می‌شود. بدین ترتیب، اقتصاد سرمایه‌داری در نسبت‌یابی میان منفعت فردی و اجتماعی نتوانسته جامعیت داشته باشد. به‌علاوه، با مقایسه‌ای که بین دو تحلیل مارکسی و تحلیل نئوکلاسیکی در برخی نقاط انجام شد، تفاوت معناداری به چشم می‌آمد که در ظاهر به جذابیت هرچه بیشتر اقتصاد سرمایه‌داری موجب می‌شد ولی در واقع، بین دو ساحت واقعیت و نظریه این مکتب، تعارضی را اثبات می‌کرد؛ چراکه این تفاوت معنادار نشان می‌دهد که مکتب اقتصاد سرمایه‌داری به همان طرحی که برای تدبیر اجتماعی ارائه نموده، پایبند نبوده است و اجتماع را مقید به همان طرح راه نمی‌برد. درحقیقت، این تفاوت اثبات می‌کند که مکتب اقتصاد سرمایه‌داری شرط لازم برای کارآمدی را نخواهد داشت.

طبق تحلیلی که از مکتب اقتصاد اسلامی ارائه شد، ریشه اساسی در بروز مشکل در نظام اقتصادی، خود «انسان» است. در قبال مشکل مذکور و هماهنگی میان دوگان انگیزه‌های فردی و اجتماعی، راه‌حل اسلام در «تحول نگرش مادی انسان از زندگی» است. برای ایجاد این هماهنگی، دین بین معیارهای اخلاقی‌ای که برای انسان وضع می‌کند و حبّ ذات که در فطرت انسان نهفته است، پیوند برقرار می‌کند. با این راه‌حل،

از یک سو، طبق اصل حبّ ذات و استخدام، حیات فردی تداوم می‌یابد و از سوی دیگر، غیر از این نیروی درونی بر نیروی دیگری نیز تکیه می‌نماید تا اینکه حیات اجتماعی به سمت عدالت سامان پیدا کند. به عبارت دیگر، دین بین معیار فطری فرد انسانی - یعنی حبّ ذات - و معیاری که در عرصه اجتماع باید پیاده شود، وحدت برقرار می‌کند تا به این وسیله سعادت، رفاه و عدالت در جامعه تضمین شود. آشتی برقرار کردن بین این دو معیار، طی فرایندی صورت می‌گیرد که دین، آن را برای بشر تضمین کرده است؛ البته باید دقت داشت که دین برای تحقق عدالت اجتماعی صرفاً به پند و اندرز اکتفا نکرده و ضمانت‌های عینی و واقعی برای تحقق این مهم تدبیر نموده است ولی به اقتضاء مسئله مورد پژوهش در این مقاله و مجال مختصر در توسعه مباحث، از پرداختن به آن ابعاد دیگر از تحقق عدالت اجتماعی اغماض کرده‌ایم. فارغ از این نکته، درنهایت، اثبات می‌شود که تنها دین اسلام قادر به ارائه مکتبی است که در تحلیل خود، جامع‌نگر بوده و در تحقق نیز کارآمدی لازم را برای راهبری واقعی اجتماع داراست.

کتابنامه

قرآن کریم.

جوادی آملی، عبدالله و مصطفی پور، محمدرضا (۱۳۹۰). دین‌شناسی. قم: اسراء.
حائری، سیدکاظم (۱۳۸۰). اقتصاد اسلامی و روش کشف آن از دیدگاه شهید صدر. اقتصاد اسلامی، سال اول، (۱).
شریعتی سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۷). تحریری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: مؤسسه بوستان کتاب.

صدر، محمدباقر (۱۳۹۲). اقتصاد ما. ترجمه سیدمحمد مهدی برهانی. قم: دارالصدر.
صدر، محمدباقر (۱۳۹۳). فلسفه ما. قم: دارالصدر.
صدر، محمدباقر (۱۳۹۴). اسلام راهبر زندگی / مکتب اسلام / رسالت ما. ترجمه مهدی زندیه. قم: دارالصدر.

صدر، محمدباقر (۱۳۹۵). پژوهش‌های قرآنی. قم: دارالصدر.

صدر، محمدباقر (۱۴۱۷ق). اقتصادنا. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۰). *تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن*. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۱). *المیزان فی التفسیر القرآن*. قم: اسماعیلیان.
کوچک‌زاده، میثم (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری (کلاسیک). *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، سال سوم، (۱)، ۵۹-۴۱.
مکیان، سیدنظام‌الدین و ناصری، شهناز (۱۳۹۴). بررسی تطبیقی اهداف اقتصادی مکتب اقتصاد اسلامی و اقتصاد سرمایه‌داری. *فصلنامه اقتصاد بانکداری اسلامی*، سال سوم، (۸)، ۲۸-۷.
موسویان، سیدامیرعلی (۱۴۰۲). ارسطو، نظریه علل یا نظریه تبیین‌های چهارگانه؟ حکمت و فلسفه، (۷۳)، ۱۸۷-۲۱۰.

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۸۵). نقد و بررسی دیدگاه شهید صدر درباره هویت اقتصاد اسلامی. *اقتصاد اسلامی*، سال ششم، (۲۲).

هایدگر، مارتین (۱۳۷۳). پرسش از تکنولوژی. ترجمه شاپور اعتماد، *مجله ارغنون*، (۱)، ۳۰-۱.
یوسفی، محمدرضا (۱۳۷۹). بررسی روش آیت‌الله شهید صدر در کشف مکتب اقتصادی اسلام. *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)*، (۱۱ و ۱۲).

- Debreu, G. (1959). *Theory of value: An axiomatic analysis of economic equilibrium*. Yale University Press.
Hausman, D. & McPherson, M. (2016). *Economic analysis, moral philosophy, and public policy* (D. Satz, Ed.). Cambridge University Press.
Heidegger, M. (1993). Letter on humanism. *Basic writings*, (204), 189-242.
Hicks, J. R. (1939). *The foundations of welfare economics*.
Kincaid, H. (1995), The Empirical Presuppositions of Metaphysical Explanation in Economics, *The Monist*, 78(3).
Lash, S. (2007). Capitalism and metaphysics. *Theory. culture & society*, 24(5), 1-26.
Marx, K. (1859). *A contribution to the critique of political economy* (Repr). Nabu Press.
Osborne, P. (1995). *The Politics of Time*. London: Verso.
Schumpeter, J. A. (2021). *The theory of economic development* (R. Swedberg, Ed.). Routledge.
Simmel, G. (2011). *The philosophy of money* (D. Frisby, T. Bottomore, & C. Lemert, Eds.). Routledge.
Swedberg, R. (2006). *Social entrepreneurship: The view of the young Schumpeter* (Vol. 3). Edward Elgar Publishing.

References

- Debreu, G. (1959). Theory of value: An axiomatic analysis of economic equilibrium. Yale University Press.
- Haeri, S. K. (2001). Islamic economics and the method of its discovery from the perspective of Martyr Sadr (May Allah have mercy on him). Islamic Economics, 1(1). (In Persian)
- Hausman, D. & McPherson, M. (2016). Economic analysis, moral philosophy, and public policy (D. Satz, Ed.). Cambridge University Press.
- Heidegger, M. (1993). Letter on humanism. *Basic writings*, (204), 189-242.
- Hicks, J. R. (1939). The foundations of welfare economics.
- Jawadi Amoli, A. & Mostafapour, M. R. (2011). Understanding religion. Esra Publications. (In Persian)
- Kincaid, H. (1995). The Empirical Presuppositions of Metaphysical Explanation in Economics, *The Monist*, 78(3).
- Kuchakzadeh, M. (2016). Comparative analysis of Islamic economic school and capitalist economics (classical). Humanities and Cultural Studies Research Institute, 3(1), 41-59. (In Persian)
- Lash, S. (2007). Capitalism and metaphysics. *Theory. culture & society*, 24(5), 1-26.
- Makiyan, S. N. & Naseri, S. (2015). Comparative analysis of economic goals of Islamic economics and capitalist economics. *Islamic Banking and Economics Quarterly*, 3(8), 7-28. (In Persian)
- Marx, K. (1859). A contribution to the critique of political economy (Repr). Nabu Press.
- Mirma'zi, S. H. (2006). Critique of Martyr Sadr's view on the identity of Islamic economics. *Islamic Economics*, (6). (In Persian)
- Mousavian, S. A. (2023). Aristotle: Theory of causes or the theory of four explanations? *Hekmat va Falsafeh*, (73), 187-210. (In Persian)
- Osborne, P. (1995). The Politics of Time. London: Verso.
- Sadr, M. B. (2013). Our economics (Trans. S. M. Barahani). Dar Al-Sadr Publications. (In Persian)
- Sadr, M. B. (2014). Our philosophy. Qom: Dar Al-Sadr Publications. (In Persian)
- Sadr, M. B. (2015). Islam: The leader of life / The school of Islam / Our message (Trans. M. Zandieh). Dar Al-Sadr Publications. (In Persian)
- Sadr, M. B. (2016). Quranic studies. Qom: Dar Al-Sadr Publications. (In Persian)
- Schumpeter, J. A. (2021). The theory of economic development (R. Swedberg, Ed.). Routledge.
- Simmel, G. (2011). The philosophy of money (D. Frisby, T. Bottomore, & C. Lemert, Eds.). Routledge.
- Swedberg, R. (2006). Social entrepreneurship: The view of the young

- Schumpeter (Vol. 3). Edward Elgar Publishing.
- Tabatabai, S. M. H. (1981). Al-Bayan fi al-Muwafiqah bayn al-Hadith wa al-Quran. Beirut: Dar Al-Ta'aruf Publications. (In Persian)
- Tabatabai, S. M. H. (1992). Al-Mizan fi Tafsir al-Quran. Qom: Esmailian Publications. (In Persian)
- Yousafi, M. R. (2000). Analysis of Martyr Sadr's method in discovering the Islamic economic school. Imam Sadegh University Research Journal, (11 & 12). (In Persian)

